

فاصله قدرت از دیدگاه فرهنگ جامعه مهدوی

وحید عوقی*

چکیده

برای شناخت تفاوت‌های فرهنگی میان جوامع، دستیابی به مشترکات آنها ضروری است. عالمان اجتماعی کوشیده‌اند تا از طریق استدلال نظری، تجربه میدانی و مطالعات آماری، مسائل مشترک بین جوامع را شناسایی کنند. نتایج این مطالعات، به نظریاتی در باب ابعاد فرهنگ انجامیده است. یکی از مهم‌ترین مطالعات در این زمینه، الگوی ابعادی هافستد در شناسایی ابعاد فرهنگ ملی است. وی پنج بُعد مشترک فاصله قدرت، جمع‌گرایی - فردگرایی، زنیگری - مردیگری، اجتناب از ابهام و جهت‌گیری کوتاه مدت - بلند مدت را بین جوامع شناسایی کرده است. نوع نگاه به این مقولات، می‌تواند تفاوت‌های فرهنگی را مشخص کند. با توجه به اهمیت این موضوع در برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و وجود خلأ در مطالعات اسلامی در این زمینه، نویسنده در تلاش است با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، هر یک از این ابعاد را به جامعه جهانی عصر ظهور، که ظرف تحقق تمامی ارزش‌های اسلامی است، عرضه کند تا نتایج آن مبنای مطالعات و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی قرار گیرد. در این مقاله، «فاصله قدرت» به عنوان یکی از ابعاد پنج‌گانه الگوی هافستد، در کانون بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: فرهنگ، فرهنگ ملی، فرهنگ اسلامی، جامعه مهدوی، فاصله قدرت.

مقدمه

یکی از ابعاد مهم جهانی‌شدن، «فرهنگ» است. در این بُعد، جهانی‌شدن ارزش‌های فرهنگی، هنجارهای معنوی و دینی، ترویج و اشاعه فرهنگ‌های برتر و... مطرح است. با توجه به میل فطری همگان برای ایجاد مدینه فاضله و گسترش تفکر جهانی‌شدن، و وجود مبانی قوی در شیعه برای ایجاد حکومت جهانی و فرهنگی بودن این حکومت، یکی از مهم‌ترین مسائلی که اکنون متفکران شیعی باید در صدد آن باشند، تبیین و معرفی فرهنگ ناب اسلامی در قالب حکومت جهانی حضرت مهدی عج است. بر همین اساس یکی از اصلی‌ترین مباحث بیان شاخص‌ها و ابعاد فرهنگی جامعه جهانی عصر ظهور در قالب الگوهای منطقی و مورد پذیرش همگان می‌باشد. در این پژوهش برآنیم که با عرضه ابعاد پنج‌گانه الگوی هافستد - به دلیل حجم و گستره نمونه آماری و اعتبار یافته‌های وی - به جامعه جهانی عصر ظهور به تبیین شاخص‌های اساسی فرهنگ اسلامی پردازیم. تا کنون شاخص‌های فرهنگی عصر ظهور به عنوان موضوع فرعی ذیل عناوین عام‌تری چون حکومت امام عصر یا اوصاف و اوضاع عصر ظهور، در قالب پایان‌نامه و مقاله مطرح شده است، ولی هیچ یک به عنوان موضوع اصلی به آن نپرداخته است.^۱

در این مقاله فاصله قدرت به عنوان اولین بُعد از ابعاد پنج‌گانه الگوی هافستد به جامعه جهانی عصر ظهور عرضه می‌شود. در همین زمینه پاسخگویی به سؤال اصلی با عنوان «نوع نگرش به بُعد فاصله قدرت در عصر ظهور چگونه است؟» پرسش‌های فرعی با عناوین «فرهنگ مبتنی بر ارزش‌های اسلام ناب چه فرهنگی است؟»، «از دیدگاه فرهنگ اسلامی نابرابری چگونه تبیین می‌شود؟» و «از دیدگاه فرهنگ اسلامی سلسله مراتب قدرت چگونه تبیین می‌شود؟» ضروری به نظر می‌رسد. از این‌رو، بعد از تبیین الگوی هافستد در باب فاصله قدرت، فرهنگ اسلامی و ویژگی‌های آن بیان می‌شود و با بیان دیدگاه فرهنگ اسلامی درباره نابرابری و سلسله مراتب قدرت دیدگاه جامعه جهانی عصر ظهور که ظرف تحقق عینی ارزش‌های اسلامی است در مورد فاصله قدرت مشخص می‌شود.

مفهوم فرهنگ

درباره فرهنگ گفته‌اند:

مقوله و مفهوم فرهنگ یکی از پرکاربردترین واژه‌ها در زندگی اجتماعی انسان‌هاست و نمی‌توان حد و حدود مشخصی برای کاربرد این مفهوم قائل شد. گستردگی و شمول این مفهوم سبب شده است که بسیاری از امور انسانی و پدیده‌های اجتماعی و انسانی تحت پوشش و سیطره این مفهوم قرار گیرد و امور اجتماعی و انسانی توسط آن توصیف، تشریح و تبیین شود. به همین جهت تعاریف و ویژگی‌های مختلفی از این مفهوم ارائه شده است. زیرا افراد با توجه به جهان‌بینی‌ها، ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها و نوع استفاده و کاربرد مورد نظر این مفهوم را تعریف و طبقه‌بندی می‌کنند. بنابراین در انتخاب امور فرهنگی باید «ربط تعریف» با موضوع مطالعه (موضوع کار) مدنظر قرار گیرد.^۲

تعریف فرهنگ

کمتر مفهومی به اندازه مفهوم فرهنگ در حوزه علوم اجتماعی در معرض تفسیرها و تعبیرهای گوناگون بوده است. شاید بتوان گفت تعریف فرهنگ به «عاملی که به زندگی انسان معنا و جهت می‌دهد»، منطقی‌ترین سخن در تعریف این واژه است.^۳ چنان‌که گفته شد، معنی و تفسیر «فرهنگ» باید با توجه به کاربرد آن باشد. به همین دلیل بهتر است با مفهوم فرهنگ ملی که مفروضات و ارزش‌های بنیادین جامعه را بیان می‌کند آشنا شد. شاید بتوان گفت مفهوم فرهنگ ملی با ورود این واژه به رشته انسان‌شناسی - که به بررسی رفتار و چگونگی تمایز جوامع انسانی از هم می‌پردازد - معنی پیدا کرد.

۱. تعریف رهبر معظم انقلاب

رهبری در جمع اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۸۱) می‌فرمایند:

...عاملی که یک ملت را به رکود و خمودی، یا تحرک و ایستادگی، یا صبر و حوصله، یا پرخاشگری و بی‌حوصلگی، یا اظهار ذلت در مقابل دیگران، یا احساس غرور و عزت در مقابل دیگران، به تحرک و فعالیت تولیدی یا به بیکاری و خمودی تحریک می‌کند، فرهنگ ملی است. فرهنگ - با همین تعریف ویژه - محصول تعریف جمعی از یک جامعه است و خودش مؤثر در همه حرکات و تحولات و تشکیل‌دهنده هویت یک جامعه است.^۴

۲. تعریف هافستد

هافستد مطالعات جامعی درباره تأثیر فرهنگ ملی بر سازمان‌ها انجام داده است. او ابتدا درباره کلمه «فرهنگ» چنین می‌گوید:

فرهنگ کلمه راهنمایی برای همه الگوهای تفکر، احساس و عمل است و امور معمولی و بی‌اهمیت در زندگی را نیز در بر می‌گیرد؛ اموری مانند سلام و احوال پرسی، غذا خوردن، احساسات آشکار و یا ناآشکار، رعایت فاصله فیزیکی خاص از دیگران، عشق ورزی یا حفظ بهداشت بدنی.^۵

به گفته هافستد اساس فرهنگ، برنامه‌ریزی ذهنی (فکری) جمعی است. در واقع این بخش از موقعیت است که بین اعضای یک منطقه، جامعه یا گروه مشترک و با اعتقادهای ملل دیگر مناطق یا گروه‌ها متفاوت است. وی در تأکید بر ملت به عنوان متغیری مهم در بررسی جامع مدیریت و فراگردهای آن می‌گوید:

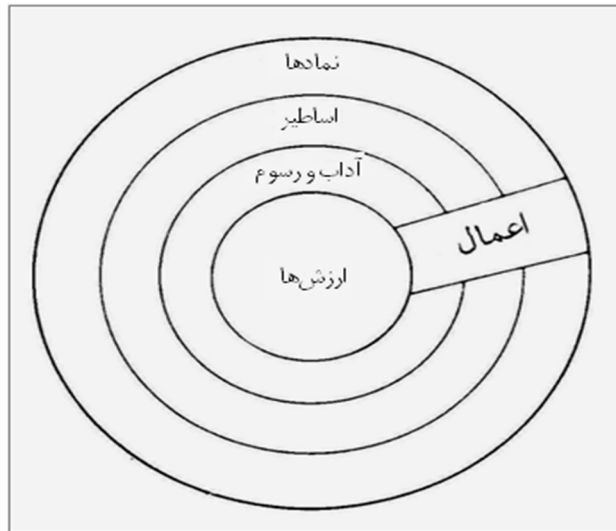
در درون ملت‌هایی که مدتی است به وجود آمده‌اند عواملی قوی در جهت یک‌پارچگی بیشتر وجود دارد؛ از قبیل یک زبان ملی غالب، رسانه‌های جمعی مشترک، نظام آموزش و پرورش ملی، ارتش ملی، نظام سیاسی ملی، نماینده ملی در رویدادهای ورزشی با جاذبه عاطفی و نمادین قوی، بازار ملی برای مهارت‌ها، محصولات، و خدمات خاص...^۶

باتوجه به تفاوت‌های فرهنگی در جوامع انسانی، کوئن می‌گوید: «هر جامعه‌ای فرهنگی دارد؛ چنانکه هر فرهنگی نیز متعلق به یک جامعه است».^۷ تفاوت‌ها و هنجارهای فرهنگی نمودهای مختلفی به خود می‌گیرند که دانشمندان با توجه به این نمودها سطوح مختلفی را برای فرهنگ قائل‌اند.^۸

سطح‌بندی فرهنگ

از نظر هافستد عناصر محتوایی فرهنگ خود را به طرق گوناگون نشان می‌دهند. از میان اصطلاحات گوناگون که برای فرهنگ به کار برده شده چهار مفهوم مهم است: «نمادها و الگوها»، «اساطیر و شخصیت‌ها»، «آداب و رسوم» و «ارزش‌ها» که این چهار عامل مانند پوسته‌های متداخل یک پیازند که در آن «نمادها»، بیرونی‌ترین و «ارزش‌ها» مبنایی‌ترین عناصر یک فرهنگ به حساب می‌آیند.

نمودار پیازی: جلوه‌های فرهنگ در سطوح مختلفی از عمق



نمودار ۱: نمودار پیازی فرهنگ

در نمودار نمادها، اساطیر و آداب و رسوم تحت اصطلاح اعمال فرهنگی رده‌بندی شده‌اند؛ یعنی برای شاهد بیرونی قابل مشاهده‌اند، اما معانی فرهنگی‌شان دقیقاً مشهود نیست و در روش تفسیر آنها توسط خودی‌ها نهفته است.

در نمودار ۱ هسته فرهنگ با ارزش‌ها شکل گرفته است، ارزش‌ها عبارت‌اند از تمایلات وسیع در جهت ترجیح وضعیت‌های خاص از امور در مقایسه با وضعیت‌های دیگر. ارزش‌ها عبارت‌اند از احساسات با جهتی برای آن جهت مثبت و منفی، مانند شر در برابر خیر.

ارزش‌ها از نخستین چیزهایی هستند که کودکان نه به صورت آگاهانه بلکه به صورت ضمنی می‌آموزند. روان‌شناسان معتقدند که تا سن ۱۰ سالگی بیشتر کودکان نظام ارزشی خانوادگی‌شان را تثبیت کرده‌اند. پس از این سن ایجاد تغییرات بسیار دشوار خواهد بود. از آنجا که ارزش‌ها به این زودی برای ما حاصل نمی‌شوند بسیاری از آنها برای وجدان آن به صورت ناخودآگاه باقی می‌مانند. از این رو، نمی‌توان در مورد آنها بحث کرد و نه افراد بیرونی می‌توانند آن را مشاهده کنند؛ تنها می‌توان از کنش افراد تحت شرایط مختلف این گونه ارزش‌ها را استنباط کرد.^۹

در تعریف ارزش‌های اجتماعی دیدگاه یکسانی وجود ندارد، اما تعریف غالب در علوم اجتماعی آن را «باید و نباید»‌هایی می‌داند که مورد آرزو و پذیرش اکثر افراد جامعه است.

«ارزش‌ها مفاهیم حیاتی بشری را تشکیل می‌دهند. آنها استانداردهای فرهنگی ویژه‌ای هستند و به وسیله آنهاست که عالی‌ترین انگیزه‌های زندگی و بلندترین آرزوها و باورهایمان را توضیح می‌دهیم».^{۱۰}

فاصله قدرت در مطالعات هافستد

هافستد در کتاب‌های اصلی خود: سازمان‌ها و فرهنگ‌ها^{۱۱} و پیامدهای فرهنگ^{۱۲} برای هر یک از ابعاد پنج‌گانه فرهنگ ملی فصلی را اختصاص داده است. در این مقاله فصل مربوط به فاصله قدرت به اختصار بیان می‌شود، به خصوص بر جدول‌هایی که هافستد در آنها تفاوت‌های کلیدی بین دو انتهای پیوستار در هر یک از این ابعاد را معرفی کرده است، تأکید می‌شود. این جدول‌ها نتایج حاصل از تحقیقات گسترده هافستد را نشان می‌دهد و تصویری از دو گروه مطلوب در هر یک از ابعاد را فراهم می‌آورد. بدیهی است که موقعیت‌های واقعی نقطه‌هایی بین دو نهایت پیوستار را تشکیل می‌دهند که به یکی از آنها نزدیک خواهند بود یا آنکه واقعاً حدی میانه را به خود اختصاص خواهند داد.

بعد فاصله قدرت پاسخی است که هافستد برای سؤال اول از پنج سؤال اساسی خود یافته است:

سؤال اول با نابرابری بین افراد در هر جامعه سر و کار دارد... گستره پاسخی که به این سؤال داده شد، از: «نابرابری امری است طبیعی و مطلوب» که به معنی فاصله قدرت زیاد است، تا «تا حد امکان باید از نابرابری دوری کرد» که به معنای فاصله قدرت پایین است، در نوسان بود».^{۱۳}

نمره‌های شاخص فاصله قدرت (PDI)^{۱۴} ارتباطات وابستگی در یک کشور را نشان می‌دهد. در کشورهای با فاصله قدرت کم، مرئوسان وابستگی محدودی به رؤسا دارند و به مشاوره اولویت می‌دهند که معنای آن وابستگی متقابل رئیس و مرئوس است. فاصله عاطفی میان رئیس و زیردست نسبتاً اندک است: زیردستان می‌توانند به آسانی به رؤسای خود نزدیک شوند و با آنان مخالفت کنند.^{۱۵}

جدول (۱) تفاوت‌های مهم میان جوامع با فاصله قدرت کم و جوامع با فاصله قدرت زیاد را با توجه به هنجار عمومی، خانواده، مدرسه، و محیط کار خلاصه می‌کند. اینها دو

منتهی‌الیه یک پیوستارند، و بیشترین موقعیت‌های کاری در بین این دو نقطه خواهد بود و عناصری را از هر دو شامل خواهد شد. اما نظریه‌های مدیریت به ندرت به وجود این نمونه‌های متفاوت و وقوع آنها بر اساس عامل تعیین‌کننده فرهنگ اذعان کرده‌اند.

جدول ۱. تفاوت‌های مهم میان جوامع با فاصله قدرت کم و زیاد^{۱۱}

یک. هنجار عمومی، خانواده، مدرسه و محیط کار

فاصله قدرت کم	فاصله قدرت زیاد
نابرابری‌ها میان افراد باید به حداقل برسد.	نابرابری‌ها میان افراد هم مورد انتظار و هم مطلوب است.
تأ حدی بین افراد قدرتمندتر و افراد کم‌قدرت وابستگی متقابل باید باشد، و چنین هم هست.	در عمل، افراد کم‌قدرتمندتر باید به افراد قدرتمندتر متکی باشند؛ افراد کم‌قدرتمندتر در دو قطب وابستگی و ضدوابستگی قرار می‌گیرند.
والدین فرزندان خود را افرادی هم‌شأن و برابر با خود تلقی می‌کنند.	والدین به فرزندان خود درس فرمان‌برداری می‌دهند.
فرزندان والدین خود را افرادی هم‌شأن و برابر با خود می‌پندارند.	فرزندان با والدین خود با احترام رفتار می‌کنند.
آموزگاران انتظار دارند در کلاس شاگردان ابتکار عمل را در دست بگیرند.	از آموزگاران انتظار می‌رود که همه ابتکارات را در کلاس در دست بگیرند.
آموزگاران متخصصانی هستند که حقایق غیر شخصی را انتقال می‌دهند.	آموزگاران مرشدهایی هستند که فزاینگی و حکمت شخصی را انتقال می‌دهند.
شاگردان آموزگاران را افرادی برابر و هم‌شأن با خود می‌پندارند.	شاگردان با احترام با آموزگاران رفتار می‌کنند.
اشخاص آموزش دیده‌تر در مقایسه با اشخاص کمتر آموزش دیده کمتر از ارزش‌های قدرت‌طلبی برخوردارند.	هر دو گروه از افراد بیشتر آموزش دیده و کمتر آموزش دیده، به طور تقریباً یکسان ارزش‌های قدرت‌طلبی را بروز می‌دهند.
سلسله مراتب در سازمان‌ها معنایش نابرابری نقش‌هاست، که برای سهولت در کار برقرار شده است.	سلسله مراتب در سازمان‌ها بیانگر نابرابری فرادست‌ها و زیردست‌ها به لحاظ وجودی است.
عدم تمرکز رایج است.	تمرکز رایج است.
دامنه محدود تفاوت حقوق و دستمزد بالا و پایین سازمان.	دامنه وسیع تفاوت حقوق و دستمزد بالا و پایین سازمان.
زیردستان انتظار دارند که مورد مشورت قرار گیرند.	زیردستان انتظار دارند به آنها گفته شود چه کاری باید انجام دهند.
رئیس آرمانی، رئیس مردم‌گرا (دموکرات) کاردان است.	رئیس آرمانی مستبد خیرخواه یا پدر خوب است.
امتیازات و نشان‌های شأن و منزلت ناپسندند.	امتیازات و نشان‌های شأن و منزلت برای مدیران هم مورد انتظار است و هم رایج.

جدول (۲) تفاوت‌های مهم میان جوامع با فاصله کم و زیاد را با توجه به سیاست و باورها خلاصه می‌کند. این جدول در کنار جدول ۱، نمای کلی از جوهره تفاوت‌های فاصله قدرت در همه قلمروهای زندگی بحث شده در این فصل را فراهم می‌سازد.

جدول ۲. تفاوت‌های مهم میان جوامع با فاصله قدرت کم و زیاد^{۱۷}

دو: سیاست و باورها

فاصله قدرت کم	فاصله قدرت زیاد
استفاده از قدرت باید مشروع باشد و موضوع معیار خوب و بد است.	زور بر حق غلبه می‌کند: هر کسی که قدرت را در دست دارد حق و خوب است.
مهارت‌ها، ثروت، قدرت، و منزلت لازم نیست که با هم همراه باشند.	مهارت‌ها، ثروت، قدرت، و منزلت باید با هم جمع گردند.
طبقه میانی بزرگ است.	طبقه میانی کوچک است.
همگان باید از حقوق برابر برخوردار باشند.	قدرتمند رجحان دارد.
افراد قدرتمند تلاش می‌کنند کمتر از حدی که قدرت دارند، قدرتمند دیده شوند.	افراد قدرتمند می‌کوشند تا حد ممکن پر ابهت به نظر آیند.
قدرت بر موقعیت رسمی، تخصص، و توانایی اعطای پاداش مبتنی است.	قدرت بر خانواده یا دوستان، فره‌مندی، و توانایی برای استفاده از زور مبتنی است.
شیوه تغییر نظام سیاسی تغییر مقررات (اصلاحات) است.	شیوه تغییر نظام سیاسی تغییر افرادی است که در رأس نظام است (انقلاب).
استفاده از خشونت در سیاست داخلی نادر است.	تعارضات سیاسی داخلی بارها به خشونت منجر می‌شود.
حکومت‌های تکثرگرا بر نتیجه آرای اکثریت مبتنی است.	حکومت‌های استبدادی یا اقلیت‌سالار بر انتخاب درونی مبتنی است.
طیف سیاسی جناح میانه‌ای قوی و جناح‌های راست و چپ ضعیف را نشان می‌دهد.	طیف سیاسی، اگر مجاز به اظهار وجود باشد، جناح میانه‌ای ضعیف و جناح‌های راست و چپی قوی را نشان می‌دهد.
متغیرهای درآمدی کوچک در جامعه، با کاهش بیشتر به وسیله نظام مالیات.	متغیرهای درآمدی بزرگ در جامعه، با افزایش بیشتر به وسیله نظام مالیات.
ادیان و نظام‌های فلسفی غالب بر برابری تأکید می‌کنند.	ادیان و نظام‌های سیاسی غالب بر سلسله‌مراتب و قشربندی تأکید می‌کنند.
ایدئولوژی‌های سیاسی غالب بر تقسیم قدرت تأکید و بر اساس آن عمل می‌کنند.	ایدئولوژی‌های سیاسی غالب بر جنگ قدرت تأکید و بر اساس آن عمل می‌کنند.
نظریات مدیریتی بومی بر نقش کارکنان تمرکز دارند.	نظریات مدیریتی بومی بر نقش مدیران تمرکز دارند.

ارتباط دین و فرهنگ

هر تعریف یا طبقه‌بندی که از فرهنگ ارائه شود دین را نیز دربر می‌گیرد. دین مجموعه‌ای گسترده از ارزش‌ها، هنجارها، نمادها و آداب و رسوم است. دین با پاسخی که به سؤال‌های اساسی مربوط به خدا، معنویت، زندگی اخلاقی، و سرنوشت نهایی انسان و جهان می‌هد، جایگاهی مهم در میان عوامل مؤثر بر فرهنگ ملی دارد. صاحب‌نظران عامل دین را از عوامل مهم مؤثر بر فرهنگ و متغیرهای مهم آن قلمداد می‌کنند^{۱۸} در مورد نسبت دین و فرهنگ دو دیدگاه عمده وجود دارد.

الف. گروهی براین باورند که دین امری جامع‌تر از فرهنگ است. در این باره از باب نمونه بهاء‌الدین خرمشاهی می‌گوید: «در تاریخ تمدن بشری نه دین بی فرهنگ داریم و نه فرهنگ بی دین» و این دین است که فرهنگ را پدید می‌آورد.^{۱۹} نیکلای بردیابف معتقد است «هر فرهنگی حتی مادی، فرهنگ معنویت بوده و هر فرهنگی، یک مبنای معنوی (روحانی) دارد.^{۲۰} الیت می‌گوید: «فرهنگ تجسد مذهب یک ملت است».^{۲۱}

ب. گروه دیگری همچون گوستین ژیرار درباره آثار منفی گسترش قلمرو دین به گونه‌ای که فرهنگ را در بر بگیرد سخن گفته‌اند و معتقدند چون در مجموعه فرهنگ عناصر نامطلوبی وجود دارد، نباید دین را به گونه‌ای تفسیر کرد که شامل فرهنگ شود و از شأن و جایگاه آن کاسته شود؛ زیرا «ما دارای فرهنگ هر روزانه‌ای هستیم که دارای راستی و کژی‌هایی است».^{۲۲} این افراد مانند سکولارها ساحت دین را از دخالت در امور این دنیایی چون حقوق و سیاست و اخلاق جدا می‌دانند و قلمرو آن را به رابطه انسان و خدا تنزل می‌دهند.^{۲۳}

اما اگر از دیدگاه دوم بگذریم. می‌توان بر حسب معانی مختلفی که برای دین و فرهنگ وجود دارد و بر حسب منشأ پیدایش یک دین چندین وجه ارتباطی میان فرهنگ و دین شناسایی کرد.

تعریف دین: در تعریف دین به گونه‌ای که دین حق را شامل شود و بر تمام ادیان الهی که در زمان خود اصالت داشته‌اند و بعدها تحریف شده‌اند صادق باشد، باید گفت: دین مجموعه‌ای است از باورهای قلبی و رفتارهای عملی متناسب با آن باورها که در بخش باورها، اعتقاد به یگانگی خدا و صفات جمال و جلال و نبوت و معاد قرار دارد که

از آن به «اصول دین» یا «اصول عقاید» تعبیر می‌شود و در بخش رفتارها نیز کلیه رفتارهای متناسب با باورها که بر حسب او امر و نواهی الهی و به منظور پرستش و بندگی خدای متعال انجام می‌گیرد قرار دارد که از این بخش به عنوان «فروع دین» یاد می‌شود.^{۲۴}

جامعه‌شناسان برای واژه «فرهنگ» حدود پانصد معنا ذکر کرده‌اند که پرداختن به تک‌تک آنها و بررسی نقاط قوت و ضعف هریک از آنها و مقایسه آنها با دین بسی دشوار خواهد بود. از این‌رو، پس از ارائه سه تعریف کلی از فرهنگ و با مقایسه آنها، تعریف نظر پذیرفته درباره نسبت میان دین و فرهنگ بیان می‌شود.

در برخی تعاریف، فرهنگ در برگیرنده اعتقادات، ارزش‌ها و اخلاق و رفتارهای متأثر از این سه و همچنین در قالب آداب و رسوم و عرف یک جامعه معین تعریف می‌شود. در گونه‌ای دیگر از تعاریف، آداب و رسوم شالوده اصلی فرهنگ تلقی می‌شود و صرفاً ظواهر رفتارها بدون در نظر گرفتن پایه‌های اعتقادی آن به عنوان فرهنگ یک جامعه معرفی می‌گردد. و سرانجام در پاره‌ای دیگر از تعاریف فرهنگ به عنوان «عاملی که به زندگی انسان معنا و جهت می‌دهد» شناخته می‌شود.^{۲۵}

مقایسه فرهنگ و دین: بعد از تعریف دین و ارائه سه تعریف از فرهنگ می‌توان درباره رابطه بین آنها، دیدگاه‌های زیر را ارائه کرد. دین که عبارت است از مجموعه‌ای از باورهای قلبی و رفتارهای عملی متناسب با آن باورها، اگر با گونه نخست از تعاریف فوق مقایسه شود جزء فرهنگ تلقی می‌شود؛ زیرا فرهنگ در این دیدگاه هم باورهای قلبی دینی و غیردینی و هم رفتارها و اخلاق و آداب و رسوم دینی و غیردینی را در بر می‌گیرد؛ از این‌رو، «دین» جزء «فرهنگ» و زیر مجموعه‌ای از آن تلقی می‌شود.

اما اگر دین را با گونه دوم از تعاریف مقایسه کنیم، از آنجا که در این نوع از تعاریف ظواهر رفتار و آداب و رسوم به عنوان فرهنگ شناخته می‌شوند، رابطه دین با فرهنگ بسان دو مجموعه که فقط در بخشی از اعضا مشترک‌اند قابل شناسایی است و در این دیدگاه نه دین کاملاً جزء فرهنگ است و نه فرهنگ زیر مجموعه‌ای از دین.

اما فرهنگ در گونه سوم از تعاریف پیش‌گفته (عاملی که به زندگی انسان معنا و جهت می‌دهد) منطقی‌ترین سخن در تعریف این واژه به نظر می‌رسد.^{۲۶} از این‌رو، به پاسخ این پرسش پرداخته می‌شود که زندگی انسان چگونه معنادار می‌شود؟ معناداری زندگی انسان در گرو رفتارهایی است که در چارچوب نظام ارزشی ویژه یک جامعه و در راستای باورها

و نظام عقیدتی آن جامعه انجام می‌گیرد و چون مطابق بینش اسلامی فقط جهان‌بینی حق و به تبع آن، یگانه نظام عقیدتی و ارزشی صحیح، اسلام است. ما مسلمانان عامل معناداری و جهت‌دهنده زندگی انسان را «دین» می‌دانیم؛ از این‌رو، فرهنگ در گونه سوم از تعاریف پیش‌گفته بر دین انطباق می‌یابد، مگر اینکه اجزای تشکیل‌دهنده فرهنگ را کمتر از اجزای تشکیل‌دهنده دین بدانیم. مثلاً اجزای فرهنگ را صرفاً نظام ارزشی و رفتارهای موجود در جامعه دینی بدانیم که در این صورت فرهنگ زیر مجموعه و تابعی از دین خواهد بود.^{۲۷}

با این حال، وقتی به عصر ظهور و ویژگی‌های آن اشاره می‌شود، منظور جامعه پیش‌رویی است که در آن اسلام به مثابه مبنا و اصلی‌ترین محور در تمام شئون مورد قبول است؛ جامعه‌ای که وسعت تمام جهان است و تحت حکومت واحد جهانی اداره خواهد شد و محور اصلی همه شئون (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی) خدا خواهد بود.

تعریف فرهنگ اسلامی

برای تعریف و شناسایی مفهوم فرهنگ اسلامی سزاوار است در آغاز، اسلام تعریف شود تا با استفاده از آن، فرهنگ اسلامی شناخته شود:

در تعریف اسلام به عنوان یگانه دین حق می‌توان گفت:

اسلام عبارت است از مجموعه‌ای از باورهای قلبی که برآمده از امور فطری و استدلال‌های عقلی و نقلی است و تکالیف دینی که از سوی خدای متعال بر پیامبر اسلام ﷺ و به منظور تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر نازل شده است. این تکالیف تمامی اموری را که به نحوی در سعادت دنیا و آخرت انسان نقش دارد دربر می‌گیرد.^{۲۸}

حال پس از تعریف اسلام می‌توان گفت اعتقادات و باورهای دینی برگرفته از ارزش‌های اسلامی بینش و نگرشی را ایجاد می‌کنند که شالوده اصلی فرهنگ اسلامی را تشکیل می‌دهد. پس، می‌توان فرهنگ اسلامی را چنین تعریف کرد:

فرهنگ اسلامی را می‌توان بینش و نگرشی دانست براساس اعتقادات و باورهای اسلامی و با توجه به دید کلی اسلام نسبت به انسان، مبدأ و معاد و ارزش‌های اسلامی برای مسلمانان. یعنی فرهنگ اسلامی به معنای مجموعه بینش‌ها و ارزش‌های اسلامی است که با توجه به شرایط موجود در جامعه همچون روحی در کالبد آن جامعه جریان دارد و به اعمال و رفتار افراد معنی می‌بخشد. در این صورت هسته مرکزی فرهنگ اسلامی را همان توحید و ایمان به خدا تشکیل می‌دهد که اساس و شالوده دین اسلام است و با سایر

اعتقادات اسلامی زنجیره‌ای از عادات و آداب را پدید می‌آورد که خود بعدی از هستی اجتماعی می‌شود.^{۲۹}

ویژگی‌های فرهنگ اسلامی

با توجه به تعریف فرهنگ اسلامی و هسته مرکزی آن، یعنی توحید و ایمان به خدا و نوع ویژه نگاه اسلام به انسان، می‌توان فرهنگ اسلامی را دارای ویژگی‌های برجسته‌ای دانست که اهم آنها عبارت‌اند از:

۱. الاهی بودن از حیث مبدأ و معاد

ما معتقدیم از آنجا که فرهنگ اسلامی برگرفته از وحی الاهی است، انسان را دارای خاستگاه الاهی می‌داند: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶)؛ آنها که هرگاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خداییم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم»!

از دیدگاه فرهنگ اسلامی زندگی دنیا مقدمه‌ای برای حیات ابدی آخرت است؛ از این رو، انسان پایبند فرهنگ اسلامی، رسیدن به خدا و به دست آوردن رضای او را هدف نهایی خود می‌داند:

«يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (انشقاق ۶)؛ ای انسان، تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد».

در فرهنگ اسلامی نقطه آغاز و پایان زندگی خداست و او قوانین را تعیین کرده است و این باور آثار فراوانی دارد که از آن جمله می‌توان به حرکت براساس فطرت، داشتن هدف روشن از زندگی، آزادی از هوای نفس و شهوات اشاره کرد.^{۳۰}

۲. انسانی بودن فرهنگ اسلامی

برای اینکه بدانیم فرهنگ اسلامی انسانی است، باید اول مشخص کنیم که معیار و ملاک انسانیت چیست؟ ملاک‌های مختلفی برای انسانیت طرح شده است که از جمله می‌توان به علم، اخلاق، اراده و آزادی اشاره کرد. اما آنچه باید بدان توجه داشت این است که مجموع این ملاک‌ها سیمای کاملی از انسانیت به دست می‌دهد نه هر یک به تنهایی؛ چنان‌که شهید مطهری در این باره می‌فرماید:

هر کدام از این چهار معیار به عنوان اینکه جزئی از انسانیت باشد درست است، ولی هیچ کدام تمام معیار انسانیت نیست. در اسلام همان طور که به محبت انسان‌ها به همدیگر سفارش شده، همان طور به تسلط انسان‌ها بر نفس خود تأکید شده و از آزادی دفاع شده است.^{۳۱}

فرهنگ اسلامی انسان را دارای کرامت (اسراء: ۷۰) لایق کمال و خلیفه‌الهی بر روی زمین می‌داند (بقره: ۳۰) که بر بیشتر مخلوقات برتری دارد (اسراء: ۷۰) و آنچه در آسمان‌ها و زمین است به نحوی در خدمت اوست (لقمان: ۲۰) تا به سعادت نهایى برسد.

فرهنگ اسلامی با افراط و تفریط درباره انسان مخالف است. اینکه انسان را تا سر حد خدایی بالا ببریم و او را خدا و فعال ما یشاء بدانیم و پروردگار و خالق برای او نشناسیم و معاد و حیات دیگری برای او در نظر نگیریم و برای او آزادی بی حد قائل شویم یا اینکه در مقابل، او را فقط حیوانی بخوانیم تابع غرایز و فاقد اراده که نسبت به دیگر حیوانات مقداری پیشرفت داشته است و هنوز هم مانند دیگر حیوانات باید فقط به دنبال خور و خواب و شهوت باشد، هر دو دیدگاه مطرود است.^{۳۲}

در نتیجه باید و نیایدهای حاکم بر فرهنگ اسلامی با توجه به جایگاه انسان در نظام آفرینش و همچنین با احاطه کامل بر معیارها و ملاک‌های انسانیت (علم، اخلاق، اراده و آزادی) صادر شده است که این امر انسانی بودن فرهنگ اسلامی را می‌رساند.

۳. ثابت بودن مبانی و اصول

اسلام دستورهای کلی و عامی دارد که با همه مظاهر متغییر زندگی سازگار است: «حلال محمد، حلال ابدأ الی یوم القیامة و حرامه حرام ابدأ الی یوم القیامة».^{۳۳} این حدیث ناظر بر همین مطلب است. اسلام دارای ثبات در مقررات اساسی و ارزش‌های ذاتی خود است و هر گونه تغییر و تحول در چارچوب این ارزش‌هاست.

۴. پویا بودن فرهنگ اسلامی

فرهنگ اسلامی دارای ثبات در مقررات اساسی و ارزش‌های ذاتی خود است و هر گونه تغییر و تحول در چارچوب این ارزش‌هاست، اما این به معنای ایستایی و جمود نیست، بلکه اسلام فرهنگی پویا و زنده دارد و این فرهنگ انسان را برای رسیدن به آینده‌ای بهتر تشویق می‌کند. به تعبیر شهید مطهری «زندگی‌گرا» بودن فرهنگ و دین اسلامی از آثار بارز

پویایی اسلام است، که به انسان در زندگی امید و نشاط می‌بخشد.^{۳۴} شهید مطهری خاصیت انطباق‌پذیری قوانین اسلامی با پیشرفت‌های روز را در موارد زیر خلاصه می‌کند:

توجه اصلی اسلام و تعالیم آسمانی آن به روح، راهی است که انسان را به اهداف اساسی می‌رساند. اسلام اهتمام را به این اهداف و ارائه طریقه رسیدن به آنها مصروف داشته و بشر را در غیر این امور آزاد گذاشته است.

اسلام برای نیازهای ثابت و دائم بشر قوانین تغییرناپذیری در نظر گرفته و برای نیازهای متغییر و احوال متغییر نیز راهکارهای خاصی را پیش‌بینی کرده است که از آن طریق به قوانین اسلامی مورد نیاز دست یابد. از این رو، اسلام به همه جوانب نظر داشته و قوانین لازم را با توجه به مقتضیات زمان ارائه کرده است.

اسلام با وارد کردن عقل در حریم دین، حقی برای آن قائل شده است. عقل، در فقه اسلامی می‌تواند خود کشف‌کننده قانون باشد، قانونی را قید بزند یا توسعه دهد و مددکار خوبی برای سایر منابع و مدارک باشد.

ابتنای مقررات و احکام فرهنگ اسلامی به مصالح و مفاسد واقعی و درجه‌بندی آنها و ایجاد باب‌هایی در قانون‌گذاری اسلامی همچون «باب تزاحم» یا «باب اهم و مهم» و وجود قواعد کنترل‌کننده اساسی مانند قاعده «لا حرج» و «لا ضرر» فقها را در تشخیص مصالح مهم‌تر و مهار و تعدیل قوانین دیگر و جوابگویی به مشکلات جامعه یاری می‌رساند.

اسلام اختیاری را به حکومت داده است که در شرایط خاص و نیازمندی‌های جدید می‌تواند با توجه به اصول مبانی اساسی اسلام، مقررات وضع کند. این اختیارات در درجه اول از آن پیامبر و ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - بوده است، ولی در زمان غیبت به ولی فقیه حاکم منتقل می‌شوند.^{۳۵}

۵. جهانی بودن فرهنگ اسلامی

فرهنگ اسلامی با الهام گرفتن از نظریه‌ای که درباره جهان، انسان و هدف از آفرینش وی در اسلام بیان شده است پدید آمده است. بر همین اساس مطابق با فطرت بشر و نیازهای اوست که این امر بین همه انسان‌ها مشترک است. پس برای اثبات جهانی بودن فرهنگ اسلامی باید ثابت کنیم که فرهنگ اسلامی جامعیت دارد. اسلام اهداف جامع و کاملی برای خود بیان نموده است که به چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

هدایت همه انسان‌ها: آیات قرآن برای هدایت همه انسان‌هاست؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا... (اعراف: ۱۵۸)؛ بگو: «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم...».

ارائه الگو برای همه انسان‌ها: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب ۲۱)؛ مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است، برای آنها که به رحمت خدا و روز رستاخیز امید دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند».

۶. ارائه الگوی حکومت جهانی

شیعه با ارائه نظریه حکومت جهانی حضرت مهدی عج، بحث جهانی بودن این حکومت را به صورت دقیق مطرح کرده است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ... (نور: ۵۵)؛ خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید». ظهور مهدی موعود، تحقق بخش وعده‌ای است که خداوند متعال از قدیم‌ترین زمان‌ها در کتب آسمانی به صالحان و متقیان داده است که زمین از آن آنان است و پایان جهان تنها به متقیان تعلق دارد.^{۳۶} «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (انبیا: ۱۰۵)؛ در زبور بعد از ذکر [تورات] نوشتیم: «بندگان شایسته‌ام وارث [حکومت] زمین خواهند شد».

حال بعد از شناسایی فرهنگ اسلامی و مهم‌ترین ویژگی‌های آنکه وظیفه حکومت جهانی امام عصر عج اجرایی کردن این ارزش‌هاست فاصله قدرت به عنوان یکی از ابعاد فرهنگ ملی، به فرهنگ اسلامی برگرفته از جامعه مهدوی عرضه می‌شود. اما قبل از ورود به مطلب اصلی توجه به چگونگی استفاده نگارنده از الگوی مورد نظر ضروری است.

روش محقق در بررسی ابعاد فرهنگ

همان گونه که در بیان لایه‌های فرهنگ اشاره شد، مؤلفه‌های فرهنگ متشکل از چهار سطح است، که از سه سطح آن، یعنی «نمادها، اساطیر و آداب و رسوم» به اعمال فرهنگی تعبیر و از ارزش‌ها به عنوان هسته اصلی فرهنگ نام برده شده است.

هافستد مدعی است که این ابعاد می‌توانند منعکس کننده نوع نگاه افراد جامعه به فرهنگ باشند و تفاوت دیدگاه جوامع مختلف ناشی از ارزش‌های فرهنگی آن جوامع

است،^{۳۷} لازم است این ابعاد را با توجه به ارزش‌های فرهنگ اسلامی بررسی کنیم. بنابراین، توجه به چند نکته ضروری است:

نکته اول: در تحقیق پیش‌رو، ابعاد پنج‌گانه هافستد از حیث عمومیت و فراگیر بودن در میان ملت‌ها پذیرفته شده است. به عبارت دیگر ما از هافستد می‌پذیریم که جوامع مختلف را می‌توان از نوع نگاه آنها به این پنج بعد شناسایی کرد. اما در نوع بررسی این ابعاد شیوه‌ای که در پی می‌گیریم بر مبنای ارزش‌های زیر بنای مشترک است. ما مدعی هستیم که در عصر ظهور، فرهنگ جهانی است نه ملی.^{۳۸} یعنی با توجه به اوضاع عصر ظهور، ارزش‌های اسلامی هسته اصلی فرهنگ را تشکیل می‌دهند و همین اشتراک در ارزش‌هاست که سبب پدید آمدن فرهنگ مشترک جهانی می‌شود. البته وقتی از فرهنگ جهانی عصر ظهور سخن می‌گوییم ادعای اشتراک در تمام لایه‌ها را نداریم، بلکه مدعی هستیم فرهنگ جامع جهانی ضمن اشتراک در اصلی‌ترین مؤلفه‌های هسته مرکزی می‌تواند در لایه‌های مانند نمادها، اساطیر و آداب و رسوم اختلاف داشته باشد.

نکته دوم: در بررسی ابعاد فرهنگی ما در مراجعه به منابع اسلامی به یک سلسله اصول و ارزش‌هایی استناد خواهیم کرد که جزء اصول اساسی اسلام و از صدر اسلام تا پایان ثابت‌اند و مخصوص دوران خاصی نیستند. در بررسی فرهنگ اسلامی از این ارزش‌ها و منابع استفاده خواهیم کرد.

نکته سوم: توجه به اینکه اصول و ارزش‌های اسلامی در عصر ظهور تحقق عینی و واقعی خواهند یافت؛ به عبارت دیگر در این تحقیق زمانی را برای بررسی ابعاد انتخاب کرده‌ایم که ظرف اصلی تحقق آموزه‌های دینی، یعنی عصر ظهور است.

نکته چهارم: علاوه بر نکات مذکور اوصاف منحصر به فرد عصر ظهور با ایجاد زمینه لازم باعث تحقق فرهنگ ناب اسلامی می‌شود.

نوع نگرش به فاصله قدرت در عصر ظهور

چنانکه گذشت، بعد فاصله قدرت پاسخی است که هافستد برای پرسش اول - که با نابرابری بین افراد در هر جامعه سرو کار دارد - طرح می‌کند؛ از این‌رو، به آیات

و روایات رجوع می‌شود. تا با توجه به ارزش‌های اسلامی نوع نگاه به «نابرابری بین افراد جامعه» معلوم می‌گردد. برای محقق این مهم در آغاز باید مفهوم از «نابرابری در اسلام» روشن شود.

نابرابری در اسلام

بحث از برابری و نابرابری در اسلام ارتباط مستقیم با مباحث سیاسی و اجتماعی دارد و نگاه به سیاست و جامعه به کلیت جهان‌بینی بستگی دارد و هرچه تفسیر فلسفی از جهان و حیات و زندگی روشن‌تر باشد دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی نیز روشن‌تر خواهد بود. شهید صدر در این باره می‌فرماید: «هر حکمی که در مورد نظام‌های سیاسی و اجتماعی بشر داده می‌شود بستگی به مقدار تفسیر فلسفی آن نظام، در تصویر حیات و دریافت آن دارد».^{۳۹}

چنان‌که پیش از این گذشت، نظام عقیدتی اسلامی نوع نگاه به جهان و انسان را بیان می‌کند. پس نظر به برابری و نابرابری اجتماعی در جهان بینی هر فردی ریشه دارد.

تعاریف عدالت در اسلام

برای روشن شدن مفهوم «برابری در اسلام» در آغاز باید موضوع عدالت بیان شود؛ زیرا بحث از برابری و نابرابری پایه و اساس بحث عدالت است. به این معنی که، آیا برابری عدالت است یا نابرابری، زیرا برخی «عدل» را به معنای «برابری» نیز به کار برده‌اند. «مفهوم عدالت به عنوان برابری با ایجاد مساوات و به معنای مساوی داشتن چیزی با چیز دیگر به کار رفته است».^{۴۰}

از این‌رو، تبیین مفهوم عدالت در اسلام امری ضروری است که به پنج تعریف از عدالت به اختصار اشاره می‌شود:

۱. موزون بودن

اگر مجموعه‌ای را در نظر بگیریم که در آن اجزای مختلفی به کار رفته و هدف خاصی از آن منظور است باید تعادل در آن مجموعه از حیث مقدار لازم هر جزء و از لحاظ کیفیت ارتباط اجزا با یکدیگر رعایت شود و تنها در این صورت است که مجموعه می‌تواند باقی بماند و نتیجه مطلوب و نقش منظور را ایفا کند. چنین مجموعه‌ای را متعادل می‌نامند.

۲. رعایت تساوی و نفی هر گونه تبعیض

گاهی می‌گویند فلانی عادل است و منظور این است که هیچ گونه تفاوتی میان افراد قائل نمی‌شود، یعنی در زمینه استحقاق‌های متساوی، تساوی را رعایت می‌کند و حق هیچ کس را پایمال نمی‌کند. این چنین رعایت مساوات از لوازم عدل است.

۳. رعایت حقوق

در این تعریف عدالت عبارت‌اند از این که حق هر صاحب حقی به او داده شود: «العدل إعطاء كل ذي حقّ حقه».

۴. قرار دادن هر چیزی در جای خودش

بدیهی است که این معنا یعنی «وضع كل شيء في موضعه» با تعریف سوم و دوم منافاتی ندارد، بلکه اعم از آن دو و شامل آنها نیز می‌شود. عدالت به این سه معنا اقسام عدالت، یعنی عدالت در قانون‌گذاری، عدالت در حکم و قضاوت، عدالت در جزا، پاداش، کیفر و عدالت در اعطا و انعام را در بر می‌گیرد.

۵. افاضه وجود و عدم امتناع از افاضه آن

رعایت استحقاق‌ها در افاضه وجود و امتناع نکردن از افاضه و رحمت به آنچه امکان وجود یا کمال وجود را دارد. یعنی موجودات در نظام هستی از نظر قابلیت‌ها و امکان فیض‌گیری از مبدأ هستی با یکدیگر متفاوت‌اند. هر موجودی در هر مرتبه‌ای که باید باشد از نظر قابلیت استفاضه، استحقاق خاص خود را دارد.

ذات مقدس حق کمال مطلق و خیر مطلق و فیاض علی الاطلاق است، به هر موجودی آنچه را برای او ممکن است از وجود و کمال وجود اعطا می‌کند و امساک نمی‌کند. عدل الهی در نظام تکوین طبق این نظریه، یعنی هر موجودی هر درجه از وجود و کمال وجود را که استحقاق و امکان آن را دارد دریافت می‌کند، و ظلم یعنی منع فیض و امساک وجود از آنچه استحقاق آن را دارد. عدل به این معنا در مورد ذات حق متعال نیز می‌تواند محور بحث باشد.

بعد از ذکر معانی عدالت باید این نکته را تذکر دهیم که مفهوم عدالت در اسلام اهمیت ویژه‌ای دارد تا آنجا که عده‌ای معتقدند اصل عدالت و از جمله عدالت اجتماعی را می‌توان معیار و میزانی برای فقهت و استنباط‌های فقهی قرار داد.

به تعبیر استاد مطهری: «اصل عدالت از مقیاس‌های اسلام که باید چه چیزی بر او منطبق می‌شود عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلولات، نه این است که آن چه دین گفت عدل است، بلکه آن چه عدل است، دین می‌گوید».^{۴۱}

حال بعد از مشخص شدن مفهوم عدالت و اهمیت آن بهتر است نسبت آن را با مساوات و برابری بیان کنیم تا نگاه اسلام درباره برابری و نابرابری روشن شود.

نسبت عدالت و مساوات

استاد مطهری در ذکر معانی عدالت چند مبحث مهم درباره این مفهوم از جمله نسبی یا مطلق بودن عدالت، و رابطه عدالت با مساوات را شرح می‌دهد. وی سه گونه تعریف از عدالت به معنای ۱. مساوات، ۲. تساوی در مقابل قانون، ۳. رعایت توازن در اجتماع ارائه می‌کند:

آن چنان‌که من مجموعاً دریافته‌ام، عدالت را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: یکی اینکه عدالت یعنی مساوات، چون از ماده عدل است و عدل یعنی برابری. یک معنای عدالت برابری است، بلکه اصلاً معنا و ریشه اصلی همان برابری است».^{۴۲}

از نظر ایشان درستی این معنای عدالت، به نوع تعبیر از معنای مساوات بستگی دارد؛ برای نمونه اگر عدالت عبارت از برابری و مساوات مردم، در بهره‌گیری از موجبات سعادت باشد این ظلم است؛ چون بسیاری از موجبات سعادت به دست انسان نیست. همچنین اگر مساوات را حداقل در اموری که در اختیار بشر است تعبیر کنیم، یعنی در مسائل اقتصادی، این هم ظلم است؛ زیرا افراد از لحاظ نبوغ و قدرت کار و ابتکار مساوی نیستند و نمی‌توان به رغم این تفاوت‌شان به آنها به طور مساوی پاداش داد.

بنابراین اگر عدالت را به معنای مساوات بگیریم و مساوات را به معنای برابر کردن افراد در پاداش‌ها و نعمت‌ها، اول اینکه شدنی نیست، دوم، ظلم و تجاوز است و عدالت نیست، سوم اجتماع خرابکن است؛ چراکه در طبیعت میان افراد تفاوت است».^{۴۳}

اگر این معنا از عدالت درست بود، در خلقت نیز همه باید متساوی آفریده می‌شدند، اما این گونه نیست؛ زیرا کمال از اختلاف پیدا می‌شود و این اختلاف سطح‌های مختلف است که حرکت‌ها را به وجود آورده و مایه جذب انسان‌ها به یکدیگر شده است. اصولاً قرآن همین اختلاف را یکی از آیات قدرت پروردگار ذکر می‌کند».^{۴۴}

مدنی بالطبع بودن انسان به معنای زندگی اجتماعی قراردادی و انتخابی انسان‌هاست که در پرتو آن استعدادها و قابلیت‌های افراد با عقلانیت و اختیارشان فعلیت می‌یابد. نکته مهم آن است که نوع خدمت اجتماعی افراد و جایگاه آنها به شکل غریزی و طبیعی از پیش تعیین شده نیست و به عملکرد و تلاش و اختیار افراد در میدان وسیع عمل و مسابقه اجتماعی بستگی تام دارد تا هر کسی متناسب با ذوق و استعداد و لیاقت و فعالیت خودش، مقام و شغل و کاری را برای فعلیت بخشیدن به استعدادهایش انتخاب کند. به تعبیر استاد مطهری:

اگر اصل همدوشی حق و تکلیف را در اسلام بشناسیم و این مطلب را درست درک کنیم که اینکه می‌گوییم زندگی مسابقه است؛ یعنی مسابقه انجام وظیفه و تکلیف است: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم ۳۹) و باز درست درک کنیم که نتیجه و جایزه مسابقات همان بهره‌مند شدن از حقوق اجتماعی است، به بزرگ‌ترین مبنای حقوق اجتماعی اسلام پی برده‌ایم.^{۴۵}

... از اینجا معلوم می‌شود که معنای عدالت این نیست که همه مردم از هر نظر در یک حد و یک مرتبه و یک درجه باشند. جامعه خود به خود مقامات و درجات دارد، باید تقسیم‌بندی بشود و راه منحصر آن آزاد گذاشتن افراد و زمینه مسابقه فراهم کردن است.^{۴۶} ... معنای مساوات و به یک چشم دیدن و همه را برابر در نظر گرفتن هم این است که هیچ ملاحظه شخصی در کار نباشد.^{۴۷} امکانات مساوی برای همه افراد فراهم شود؛ میدان برای همه افراد فراهم شود؛ میدان برای همه مساوی باز باشد تا اگر کسی همت داشته باشد در هر کجا که هست و در هر طبقه که هست، بتواند در پرتو لیاقت و استعداد و بروز فعالیت به کمال لایق برسد... ناهمواری‌ها و پستی و بلندی‌ها و بالا و پایین‌ها و تبعیض‌هایی که منشأ آن سنت‌ها و عادات، و یا زور و ظلم است باید محو بشود... این تفاوت‌ها در نتیجه مسابقه دخالت دارند. نباید آنها را نادیده گرفت، باید به آنها احترام گذاشت و در نتیجه اینهاست که تقدم و تأخر پیش می‌آید.^{۴۸}

بنابراین عدالت را به یک معنای دیگر می‌شود معنا کرد که اگر به آن توجه شود می‌توان گفت که آن هم مساوات است؛ اما مساوات به شکل دیگر. معنایی که قداما برای عدالت می‌کنند این است: «إِعْطَاءَ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ» یعنی هر چیزی و هر شخصی در متن خلقت با یک شایستگی مخصوص به خود به دنیا آمده است، حقوق هم از همین جا پیدا می‌شود؛ یعنی از ساختمان ذاتی اشیاء. ما باید هر چیزی را در ذاتش مطالعه بکنیم. بعد ببینیم که او شایستگی چه چیزی را دارد و چه استعدادی در وجود او هست. پس طبیعتش چه

تقاضایی دارد. مثلاً در بدن انسان چشم، حقی دارد و دست، حقی دیگر... هر چیز استحقاقی دارد و منشأ آن هم خود خلقت است.^{۴۹}

استاد شهید با این توضیحات به معنای دومی از عدالت می‌رسد و آن تساوی در مقابل قانون است؛ یعنی قانون، افراد را به یک چشم نگاه بکند، خودش میان افراد تبعیض قائل نشود بلکه استحقاق را رعایت بکند. به عبارت دیگر افرادی که از لحاظ خلقت در شرایط مساوی هستند، قانون باید با آنها به مساوات، بلکه باید مطابق شرایط خودشان با آنها رفتار بکند. این معنای دوم عدالت است.^{۵۰} در عصر ظهور عدالت اجتماعی و امنیت اجتماعی به بالاترین مرتبه خود خواهد رسید.^{۵۱}

معنای سومی هم استاد شهید برای عدالت ذکر می‌کند و آن، رعایت توازن در اجتماع است. به تعبیر ایشان:

بعضی گفته‌اند عدالت برای رعایت توازن در اجتماع است؛ یعنی هر حالتی که به صلاح اجتماع باشد و بهتر بتواند اجتماع را حفظ بکند عدالت است... می‌گویند اساساً افراد حقوقی ندارند، حق مال اجتماع است و بس. رعایت حقوق افراد معنا ندارد، حق مال فرد نیست. یکی از دانشمندان می‌گوید حق مال اجتماع است و تکلیف مال افراد؛ افراد باید به تکلیف عمل بکنند مکلف‌اند، وظیفه دارند اما اجتماع است که صاحب حقوق است.^{۵۲}

البته شهید مطهری بر آن است که هم فرد ذی‌حق است و هم اجتماع و تنها مصالح اجتماعی بر مصالح فردی ترجیح دارند.

پس روشن شد که مراد از برابری و مساوات در اسلام، إعطاء کل ذی حقّ حقّه است و این حق به شایستگی‌های افراد بستگی دارد. به تعبیر دیگر می‌توانیم نتیجه بگیریم که از دیدگاه اسلام نابرابری امری طبیعی است و باید باشد؛ زیرا شایستگی‌ها و مراتب وجودی افراد با هم متفاوت است و انسان‌ها از نظر هوش و استعداد یا نیروی کار و تولید با هم برابر نیستند.

از نظر قرآن نابرابری به منظور آزمایش و سنجیدن عمل به نسبت برخورداری از مواهب طبیعی است: «و رَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِيهَا آتَاكُمْ (انعام: ۱۶۵)؛ بعضی از شما را به بعضی دیگر برتری داد تا ببازماید شما را در آنچه به شما رسیده است». البته باید توجه داشت که همه افراد از نظر حقوقی یکسان‌اند؛ همان‌گونه که در انجام واجبات و تکالیف شرعی با هم برابرند. یک مقام علمی یا دولتی در برابر قانون همان وضع

را دارد که یک کارگر؛ حال بعد از مشخص شدن اینکه در اسلام نابرابری به سبب استحقاق و شایستگی امری طبیعی است، باید این نکته را بررسی کنیم که آیا این فاصله و نابرابری در مسائل سیاسی و حکومتی نیز وجود دارد؟ به تعبیر روشن‌تر آیا استحقاق و شایستگی در گرفتن منصب‌ها و جایگاه‌های سیاسی شرط است یا نه؟

دیدگاه اسلام نسبت به فاصله قدرت

در اسلام سیاست از دین جدا نیست و مسائل سیاسی و حکومتی نیز باید براساس اصول و مبانی اسلامی پی‌ریزی شوند. از نظر اسلام دنیا و آخرت دو روی یک سکه‌اند و باید در اداره جامعه هدف اصلی رسیدن به قرب الاهی باشد. از دیدگاه شهید صدر «شاخص‌ترین بُعد خلافت انسان در زمین که بیانگر چهره امتی و اجتماعی او نیز هست سیاست است. در این نگرش سیاست شأنی است انسانی و حاصل تعقل و اختیار و اراده و جولان یا احساس انسان در درون مجمع و مدینه یا زندگی مدنی و اجتماعی».^{۵۳} پس حاکمان و مسئولان اداره جامعه باید خودشان از شایسته‌ترین افراد باشند و جامعه را به سوی قرب الاهی و در مسیر خلیفه الاهی حرکت دهند.

سلسله مراتب قدرت حاکمیت در اسلام

برای روشن شدن نگاه جامعه توحیدی به توزیع قدرت، ابتدا باید نگاه متدینین در جامعه توحیدی به حاکمان خود مشخص شود. آیا به عقیده آنها وظیفه رهبران جامعه فقط ایجاد نظم و اجرای قوانین مدنی است یا علاوه بر آن باید جامعه را با توجه به شناخت و معرفتی که به خدا و جهان هستی دارد به سوی هدف نهایی راهنمایی کنند؟ در این صورت مقام و مسئولیت در جامعه توحیدی جنبه ارزشی پیدا خواهد کرد. به همین دلیل در مذهب اهل بیت، خلیفه‌ای که اطاعتش واجب و حکمش نافذ است باید معصوم و تأیید شده از طرف خدا باشد و اطاعت کردن از دیگران واجب نیست بلکه حرام است؛ چنانکه خداوند سبحان به این مطلب اشاره فرموده است: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم».(نساء: ۵۹)

یکی از پژوهشگران مسلمان درباره سلسله مراتب حکومت اسلامی می‌نویسد:

خداوند اطاعت از امامان و پیامبران را همچون اطاعت از خود به همه مؤمنان واجب گردانیده است. بنابراین سلسله مراتب حکومت اسلامی تا اینجا عبارت است از خدا، پیامبر و امام.^{۵۴}

وی در ادامه درباره سلسله مراتب در حکومت امام علی علیه السلام فرموده است:

سلسله مراتب فرماندهی در حکومت امام علی علیه السلام به ترتیب و از بالا به پایین عبارت خواهد بود از الله (خدا)، رسول (پیامبر)، اولی الامر (امام)، والی (استاندار) و حاکم (فرماندار). همچنین برای آنکه والیان مناطق و حکام بلاد نیز این سلسله مراتب را در حکومت اسلامی به خوبی درک نموده و به خاطر داشته باشند گاه امام در سخنان خود و یا در نامه‌هایی که می‌نوشت به این موضوع اشاره نموده و این مراتب را گوشزد می‌کرد. مثلاً در طولانی‌ترین عهد نامه‌ای که آن حضرت برای مالک اشتر هنگامی که او را به ولایت مصر و اطراف آن فرستاده است - پس از آنکه مالک را به محبت و لطف بسیار نسبت به مردم توصیه می‌کند - می‌فرماید: «به درستی که تو بالاتر و برتر از آنها هستی و آنکه تو را ولایت داد و به حکمرانی فرستاد (اشاره به خود امام) بالاتر و برتر از توست و پروردگار نیز برتر از کسی است که تو را ولایت داد و حکومت به تو سپرده».^{۵۵}

با توجه به روایت و آیه شریفه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۵۹) می‌توانیم بگوییم که سلسله مراتب مدیریتی در نظام اسلامی وجود دارد و باید به این نکته توجه داشت که مقام و منزلت مدیر بالاتر به سبب شایستگی و مراتب وجودی اوست نه ناشی از قدرت‌های ظاهری یا ملاحظات دیگر. به عبارت دیگر «سلسله مراتب مدیریتی در نظام اداری اسلام ریشه در بینش توحیدی دارد و یکی از شئون توحید، ربوبیت تشریحی خداوند است؛ یعنی باید پذیرفت که هر فردی جز آفریدگار جهان شایستگی قانون‌گذاری و فرمان دادن و پیروی شدن بی‌چون و چرا را ندارد، ولی نه به این معنی که هیچ کس دیگر را به هیچ صورت نباید اطاعت کرد یا هیچ کس به هیچ صورتی حق فرمان دادن ندارد، بلکه منظور این است که هیچ کس به طور مستقل از سوی خود حق فرمان دادن ندارد مگر اینکه خدا حقی را به او بدهد که در واقع اطاعت چنین کسی به اطاعت خدا باز می‌گردد».^{۵۶}

«و ما ارسلنا من الرسول الا ليطاع باذن الله (نساء: ۶۴)؛ هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای اینکه مردم به اجازه خدا از او اطاعت کنند». پس اطاعتی که به اجازه خداست پشتوانه‌اش اطاعت خداست. چنان‌که از بررسی ویژگی‌های سیاسی و ویژگی‌های اداری عصر ظهور به دست می‌آید، سلسله مراتب قدرت در نظام مهدوی کاملاً الهی است و کارگزاران

حکومتی در عین داشتن بالاترین توانایی خود را خادم مردم می‌دانند و مردم نیز آنان را شایسته حکومت و داشتن قدرت می‌دانند.^{۵۷}

ویژگی‌های رابطه ولایی مدیریت با نیروی انسانی

برای به دست آمدن نوع نگاه به فاصله قدرت از دیدگاه اسلام بهتر است بعضی از ویژگی‌های رابطه بین رئیس و مرئوس در نظام ولایی را مشخص کنیم. برخی از این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱. دوستی و پیروی برای خدا

رابطه ولایی مدیریت با نیروی انسانی رابطه‌ای عمیق، انسانی و الهی است، برخلاف روابط حاکم در جوامع بشری که به طور عمده یا بر ترس از مدیر یا بر نیرنگ و فریب او و یا بر محبت به شخص مدیر استوار است. رابطه ولایی مبتنی بر محبت شدید به خدای متعال است (الذین امنوا اشد حبا لله) (بقره: ۱۶۵) و این محبت پیروی و اطاعت از مدیریت الهی سازمان را به همراه می‌آورد که نوعی اطاعت از خدا به شمار می‌آید: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله (آل عمران: ۳۱)؛ بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستان بدارد».

یا در آیه دیگر می‌فرماید: «وان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری؛ (طه: ۹۰) پروردگار شما رحمان است، پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا بپذیرید».

تاریخ گواه است بر آنکه رهبران و مدیران الهی هرگز مردم را به پیروی از خویش و بندگی خود نخوانده و در اداره امور، نیروی انسانی را به سوی خدا و بندگی او فرا می‌خواندند: «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید: «به جای خدا، بندگان من باشید.» (آل عمران: ۷۹)

به عبارتی دیگر در سازمان اسلامی نیروی انسانی باید با آگاهی و بینش به مجموعه فعالیت‌ها و کارکردهای مربوط به خود و با توجه به نقش آنها در روند تولید و دستیابی به اهداف سازمانی اقدام به کار کند؛ تنها هدف سازمانی رشد تولید اقتصادی نیست که فقط مدیریت بیندیشد و تصمیم بگیرد و دیگران پیروی کنند و با از بین رفتن مدیریت همه چیز از هم پاشیده شود، بلکه مهم‌ترین هدف سازمانی «تعالی انسان» است که او باید به اندازه بینش و آگاهی‌اش از عمل بهره‌بردار و ارتقا یابد.^{۵۸}

این دوستی و پیروی در حکومت مهدوی در پرتو عدالت در توزیع قدرت به بالاترین درجه خود خواهد رسید.

۲. مسئولیت همگانی

انسان در این رابطه از منظر قرآن موجودی «آزاد» و «مختار» و «منتخب» از سوی یگانه آفریدگار جهان است. او مانند هر برگزیده دیگر «رسالت» و «مسئولیت» دارد؛ رسالت از طرف خدا و مسئولیت در پیشگاه او. انسان نه تنها مسئول خویش است، بلکه مسئول افراد دیگر و مسئول آباد کردن جهان در جهت رشد و تعالی است: «اوست آنکه شما را از زمین بیافریند و عمران آن را از شما خواست» (هود: ۶۱).

پیامبر اسلام ﷺ در این زمینه می‌فرماید: «همه شما چوپانید و همه مسئول گله خویش».^{۵۹} با این نگاه در سازمان اسلامی، فقط مدیر یا گروه خاصی مسئول نیست بلکه همه عهده‌دار و مسؤول‌اند؛ زیرا همه در جریان کارند و خود را مسئول سرنوشت یکدیگر و سازمان می‌دانند. این احساس مسئولیت در حکومت مهدوی به بالاترین حد خود خواهد رسید.^{۶۰}

۳. حد فرمانبری نیروی انسانی

حد پیروی نیروی انسانی در نظام اداری اسلام از مدیران به حسب عصمت و عدم عصمت متفاوت است. عصمت، پیروی و اطاعت تام را به همراه می‌آورد؛ زیرا اشتباه و انحراف از حق در سیره معصوم ﷺ دیده نمی‌شود؛ از این رو، تبعیت از معصومان ﷺ بدون قید و شرط بر نیروی انسانی لازم است. اما پیروی از مدیریت‌های غیر معصوم در نظام اداری تا زمانی بر نیروی انسانی لازم است که فرمان آنان با دستور خدا و سنت معصومین ﷺ و قوانین مستند به اذن الهی مطابقت کند و از مسیر حق منحرف نگردد.

علی ﷺ در هنگام معرفی عبدالله بن عباس به مردم بصره به عنوان استاندار جدید آنها فرمود: پس سخن او را بشنوید دستورش را فرمان برید تا زمانی که او از خدا و رسولش اطاعت کند. پس اگر در میان شما بدعتی پدید آورد یا از مسیر حق منحرف شد، بی‌گمان او را از فرمانروایی بر شما عزل می‌کنم.^{۶۱}

در مدیریت اسلامی آنچه محور کارکردها و سازوکارهای سازمانی به شمار می‌آید «حق» است؛ از این رو، تعمیق و توسعه دایره مدیریت اسلامی از مدیر جامعه «بت» نمی‌سازد تا به خودکامگی و خود سری دست زند و بنیان اجتماع را تضعیف کند.

این اطاعت و پیروی از حاکمان در عصر ظهور به سبب عدالت و شایستگی حاکمان به بالاترین حد خود خواهد رسید.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ذکر شده در باب دیدگاه اسلام، اصول و مبانی آن نسبت به نابرابری و فاصله قدرت و همچنین با توجه به ویژگی‌های اجتماعی، سیاسی و اداری عصر ظهور که قالب و ظرف زمانی برای تحقق اصول و مبانی اسلام است می‌توان نگاه کلی اسلام را نسبت به نابرابری و فاصله قدرت در عصر ظهور بیان نمود. اهم مطالب و نتایج حاصل از نوع نگاه به قدرت در عصر ظهور در جدول ۴ بیان می‌شود

جدول ۴: فاصله قدرت در عصر ظهور

ردیف	موارد استخراج شده از فرهنگ اسلامی
۱	نابرابری در قدرت با توجه به شایستگی‌ها و شئون افراد در فرهنگ اسلامی طبیعی و لازم است.
۲	در فرهنگ اسلامی عدالت یعنی توجه به مراتب وجودی افراد و قرار دادن هر چیز در جایگاه خویش.
۳	در فرهنگ اسلامی همه در برابر قانون یکسان‌اند و قدرت سیاسی هیچ‌گونه مزیتی در مقابل قانون محسوب نمی‌شود، بلکه هر کس به هرم قدرت نزدیک‌تر است در صورت خطا مواخذه‌اش شدیدتر است.
۴	میزان اختیارات و قدرت به شایستگی‌ها و قابلیت‌ها در شرایط مساوی بستگی دارد.
۵	در فرهنگ اسلامی قدرت و جایگاه به شکل طبیعی و غریزی از پیش تعیین شده نیست و به عملکرد و تلاش و قابلیت افراد بستگی دارد.
۶	در فرهنگ اسلامی هیچ‌کس حق حاکمیت بر سرنوشت انسان را ندارد مگر خداوند یا نمایندگان او.
۷	امام معصوم بر پایه ویژگی‌ها و صفات برتری که دارد به این مقام رسیده است.
۸	در فرهنگ اسلامی مسلمانان اطاعت از حاکم را اطاعت از خدا و آن را عبادت می‌دانند.
۹	رابطه ولایی مدیریت با نیروی انسانی رابطه‌ای عمیق، انسانی و الهی است.
۱۰	در فرهنگ اسلامی همه، سلسله مراتب قدرت خود را برای رسیدن به هدف نهایی دخیل می‌دانند و همه خود را در جایگاه خود مهم می‌شمارند.
۱۱	در فرهنگ اسلامی شخص متدین اطاعت از معصوم را بدون قید و شرط بر خود واجب می‌داند.
۱۲	در فرهنگ اسلامی اطاعت از والی غیر معصوم مشروط به مخالف نبودن دستور وی با فرمان الهی است.
۱۳	میزان تکلیف افراد با توجه به قدرت و مسئولیت آنان متفاوت است؛ یعنی هر کس مسئولیتش بیشتر است، تکلیفش بیشتر است.
۱۴	در فرهنگ اسلامی مسئول، خود را خادم رعیت می‌داند و هیچ وقت خود را بالاتر از آنها نمی‌شمارد.
۱۵	در فرهنگ اسلامی، استفاده از قدرت باید مشروع باشد.
۱۶	در فرهنگ اسلامی، حاکم با آحاد جامعه رابطه تنگاتنگ دارد.
۱۷	در حکومت مهدوی، کارگزاران آن حضرت از ویژگی‌های روحی و اخلاقی و معنوی خاصی برخوردارند.
	در فرهنگ اسلامی، زندگی شخص حاکم مانند مردم است و او هیچ امتیازی برای خود قائل نیست.

آنچه ذکر شده مهم‌ترین موارد در نگاه اسلام و حکومت اسلامی به بحث برابری و فاصله قدرت است و می‌توان موارد دیگری را نیز از اینها استخراج نمود. از اینها می‌توان دیدگاه کلی اسلام را در این باره به دست آورد و بیان کرد که جامعه اسلامی در پیوستاری که هافستد تبیین کرده است، با توجه به مبانی و اصولش، چه جایگاهی دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. گویا یگانه موضوع مستقل در این زمینه پایان‌نامه نویسنده این مقاله با عنوان «تبیین شاخص‌های فرهنگی عصر ظهور بر اساس نگاه مدیریتی» دفاع شده در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع باشد. به دلیل اهمیت موضوع و پیشنهاد استادان ابعاد بررسی شده در پایان‌نامه در قالب پنج مقاله مستقل - که هر مقاله به بررسی یکی از ابعاد می‌پردازد - به پژوهشگران محترم ارائه می‌شود.
۲. حسن بنیانیان، فرهنگ توسعه خط مشی گذاری، ۱۳۸۶ص ۷۰.
۳. مصباح‌یزدی، محمدتقی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها (۵-۱) (مشکات)، ص ۱۵۱.
۴. مقام معظم رهبری، «درآمدی بر فرهنگ و مهندسی فرهنگی»، مهندسی فرهنگی، ش ۱، ص ۱۱.
5. Geert Hofstede, *Cultures and Organizations*, p. 5.
- 6 Ibid, p. 12
۷. کوئن، بروس، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، ص ۵۹.
۸. ر.ک: وحید عوقی، تبیین شاخص‌های فرهنگی عصر ظهور با نگاه مدیریتی.
9. Geert Hofstede, *Cultures and Organizations*, p. 788.
۱۰. مندراس، هانری و ژرژگوریچ، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، ص ۱۶۳.
11. C.f. Geert Hofstede, *Cultures and Organizations*.
12. C.f. Geert Hofstede, *Cultures consequences*, Second Edition.
۱۳. هافستد، گرت، تصویرهایی از اروپا: گذشته، حال و آینده، در مدیریت در عرضه فرهنگ‌ها مباحث و دیدگاه‌ها، ترجمه محمدتقی نوروزی، ص ۲۱۶.
14. Power Distance Index
15. Geert Hofstede, *Cultures and Organizations*, p. 27.
16. Ibid, p. 37.
17. Geert Hofstede, *Cultures and Organizations*, p. 43.
۱۸. والتز، پیتر جی، پی؛ «فرهنگ رفتار مصرف‌کننده و پخش بندی بازار جهانی» در مدیریت در عرضه فرهنگ‌ها مباحث و دیدگاه‌ها، ترجمه محمد تقی نوروزی، ص ۵۱۴.
۱۹. جمعی از نویسندگان، فرهنگ و دین، هیئت مترجمین زیر نظر بهاء الدین خرمشاهی، ص ۷.
۲۰. نیکلای بردیاف، «تقدیر فرهنگ»، ترجمه حشمت الله ملاصالحی، کیهان فرهنگی، ش ۲۱، ص ۲۰.
۲۱. تی.اس.الیت، دوباره فرهنگ، ترجمه حمید شاهرخ، ص ۲۹.
۲۲. اصغر افتخاری و علی‌اکبر کمالی، رویکرد دینی در تهاجم فرهنگی، ص ۱۳۵.
۲۳. صادق لاریجانی، «نسبت دین و جامعه مدنی»، اندیشه حوزه، سال ۴، ش ۲، پاییز ۱۳۷۷ص ۱۲۲.
۲۴. محمدتقی مصباح‌یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها (۵-۱) (مشکات)، ص ۱۴۹.
۲۵. همان، ص ۱۵۱.
۲۶. همان،
۲۷. همان، ص ۱۵۲.

۲۸. همان، ص. ۱۵۰.
۲۹. محمد امین بالادستیان، ویژگی‌ها و خاستگاه اساسی فرهنگ، ص ۵۴.
۳۰. وحید عوقی، تبیین شاخص‌های فرهنگی عصر ظهور با نگاه مدیریتی، ص ۱۱۴.
۳۱. مرتضی مطهری، گفتار معنوی، ص ۲۳۱.
۳۲. محمد امین بالادستیان، ویژگی‌ها و خاستگاه اساسی فرهنگ، ص ۱۰۰.
۳۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷.
۳۴. مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۲۲۵.
۳۵. همو، اسلام و مقتضیات زمان، ص ۸۷-۹۱.
۳۶. همو، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۴۳۹.
37. Geert hofsted, *Cultures consequences*, Second Edition, p. 523.
۳۸. وحید عوقی، تبیین شاخص‌های فرهنگی عصر ظهور با نگاه مدیریتی، ص ۱۰۱.
۳۹. محمدحسین جمشیدی، عدالت از دیدگاه ابو نصر فارابی، امام خمینی و شهید صدر، ص ۵۰۲.
۴۰. بهرام اخوان کاظمی، عدالت در اندیشه‌های سیاسی اسلام، ص ۲۹.
۴۱. مرتضی مطهری، مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۱۴.
۴۲. همو، اسلام و مقتضیات زمان، ص ۳۰۹.
۴۳. همان
۴۴. همچنان که در قرآن (روم: ۲۲) آمده است: «از نشانه‌های خداوند، آفرینش آسمان‌ها و زمین و مختلف‌بودن زبان‌ها و رنگ‌های شما است».
۴۵. مرتضی مطهری، مجموعه آثار (بیست گفتار)، ج ۲۵، ص ۲۵۰.
۴۶. همان.
۴۷. همان.
۴۸. همان، ص ۲۵۱.
۴۹. مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، ص ۳۱۲.
۵۰. همان، ص ۳۱۳.
۵۱. دلائل آن در پایان‌نامه نگارنده با عنوان «تبیین شاخص‌های فرهنگی عصر ظهور با نگاه مدیریتی، ۱۳۸۸». بیان شده است.
۵۲. همان، ص ۳۱۹.
۵۳. همان، ص ۵۱۲.

-
۵۴. اشرف سمنانی، غلامرضا، تحلیل از مدیریت اسلامی در پنج سال رهبری امام علی (ع)، ص ۱۳۲.
۵۵. همان
۵۶. درودی، مجتبی، بررسی و تحلیل نظری اصل وحدت و هماهنگی در سازمان با رویکرد اسلامی، ص ۴۹.
۵۷. وحید عوقی، تبیین شاخص‌های فرهنگی عصر ظهور با نگاه مدیریتی، ص ۸۱
۵۸. درودی، مجتبی، بررسی و تحلیل نظری اصل وحدت و هماهنگی در سازمان با رویکرد اسلامی، ص ۷۰.
۵۹. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۷۲، ص ۳۹
۶۰. وحید عوقی، تبیین شاخص‌های فرهنگی عصر ظهور با نگاه مدیریتی، ص ۸۱
۶۱. سیدمحمدکاظم قزوینی حائری، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۶۱.

منابع

- قزوینی حائری، سیدمحمدکاظم، شرح نهج البلاغه، نجف، مطبعة النعمات، ۱۳۳۷.
- اخوان کاظمی، بهرام، عدالت در اندیشه‌های سیاسی اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۸۲.
- اشرف سمنانی، غلامرضا، تحلیل از مدیریت اسلامی در پنج سال رهبری امام علی، تهران، بعثت، ۱۳۸۰.
- افتخاری اصغر و کمالی علی اکبر، رویکرد دینی در تهاجم فرهنگی، تهران سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
- بالادستیان، محمد امین، ویژگی‌ها و خاستگاه اساسی فرهنگ، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، (پایان نامه)، ۱۳۸۰.
- بنیانیان، حسن، فرهنگ توسعه خط مشی گذاری، ۱۳۸۶.
- تی.اس.الیت، درباره فرهنگ، ترجمه حمید شاهرخ، تهران، مرکز، ۱۳۶۹.
- جمشیدی، محمدحسین، عدالت از دیدگاه ابو نصر فارابی، امام خمینی و شهید صدر، تهران، بی نا، ۱۳۸۰.
- جمعی از نویسندگان، فرهنگ و دین، هیئت مترجمین زیر نظر بهاءالدین خرمشاهی، تهران، طرح نو ۱۳۷۴.
- درودی، مجتبی، بررسی و تحلیل نظری اصل وحدت و هماهنگی در سازمان با رویکرد اسلامی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
- مطهری، مرتضی، گفتار معنوی، تهران، صدر، ۱۳۷۲.
- عوقی، وحید، تبیین شاخص‌های فرهنگی عصر ظهور با نگاه مدیریتی، (پایان نامه) قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.
- کلیتی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه محمد باقر کوه کمره‌ای، ج دوم، قم، اسوه، ۱۳۷۲.
- کوئن، بروس، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، ج یازدهم، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
- لاریجانی، صادق، «نسبت دین و جامعه مدنی»، اندیشه حوزه، سال ۴، ش ۲، پاییز ۱۳۷۷.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، بی تا
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۴، تهران، صدرا ۱۳۷۲
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها (۱-۵) (مشکات)، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.
- مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، تهران صدرا، ۱۳۷۰.
- مطهری، مرتضی، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، قم صدرا، بی تا.
- مطهری، مرتضی، مبانی اقتصاد اسلامی، تهران حکمت، ۱۴۰۳.
- مطهری، مرتضی مجموعه آثار (بیست گفتار)، ج ۲۵.
- مقام معظم رهبری، «درآمدی بر فرهنگ و مهندسی فرهنگی»، دو هفته نامه مهندسی فرهنگی، ش ۱، ۱۳۸۵.
- مندراس، هانری و ژرژگوریچ، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۹.

نیکلای بردیابف، «تقدیر فرهنگ»، ترجمه حشمت الله ملاصالحی، کیهان فرهنگی، ش ۲۱ خرداد و تیر ۱۳۷۴.
هافستد، گرت، *تصوریهایی از اروپا: گذشته، حال و آینده*، در مدیریت در عرصه فرهنگ‌ها مباحث و دیدگاه‌ها،
ویراستاریت جوینت و مکلم وارنر، مترجم نوروزی، تهران، سمت، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۳.
والترز، پیترجی، پی، «فرهنگ رفتار مصرف کننده و پخش بندی بازار جهانی» در مدیریت در عرصه فرهنگ‌ها مباحث
و دیدگاه‌ها، ترجمه محمدتقی نوروزی، تهران، سمت، بی‌تا.

Hofstede, Geert, *Cultures consequences, Second Edition*, London Sage, 2001.

_____, *Cultures and Organizations*, London: MC Graw-Hill, 1991.